

مبانی انسان‌شناختی در اندیشه‌های علی صفایی حائری و اصول تربیتی ناظر بر آن^۱

محمد رضا شرفی^۲

سید مهدی سجادی^۳

محمد قربانعلی^۴

چکیده

پژوهش حاضر در پی استخراج مبانی انسان‌شناختی و اصول تربیتی حاصل از آن براساس اندیشه‌های یکی از متفکران اسلامی معاصر، علی صفایی حائری، است. روش‌های به‌کاررفته در این تحقیق شامل «توصیف»، «تحلیل زبان فنی و رسمی» و «استنتاج» است. در این پژوهش، ابتدا به بررسی برخی اصطلاحات و مفاهیم به‌کاررفته در آثار صفایی از جمله «انسان در دو فصل»، «ساختار جامعه»، جریان «تدبر، تفکر، تعقل» در انسان، «درک وضعیت، درک تقدیر و درک ترکیب» (کلیدها) و «آزادی» پرداخته شده و سپس با در نظر گرفتن «عبودیت» به‌عنوان هدف کلی نظام تربیتی صفایی، سه مبانی انسان‌شناختی نوع اول برگرفته از اختیار، گرایش‌های صحیح و آزادی انسان، سه هدف واسطی، هشت مبانی انسان‌شناختی نوع دوم و هشت اصل تربیتی، از آثار وی استخراج و در قالب قیاس عملی صورت‌بندی شده است.

واژگان کلیدی

علی صفایی حائری، انسان‌شناسی، اصول تربیتی، استنتاج.

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱/۲۲؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۹/۹

۲- دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران

۳- دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس

۴- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران (نویسنده مسؤول)

۱- تبیین مسئله

در کنار شکل‌گیری علوم تربیتی معاصر، در کشورهای اسلامی نیز تلاش‌هایی در جهت سامان دادن به میراث عظیم اندیشه و فرهنگ اسلامی در قالب علوم تربیتی صورت گرفته است تا بتواند پاسخی به نیازهای این کشورها در این زمینه باشد (باقری، ۱۳۸۰). علم‌الهدی (۱۳۸۱) معتقد است به‌دلایلی چون هنجاری بودن تربیت، تفسیرپذیری مفهوم تربیت اسلامی، چالش‌خیزی تحقق تربیت اسلامی در فضای مدرنیته و پیش‌بینی‌ناپذیری پیامدهای انتقال سنن تربیت اسلامی به تربیت جدید، تبیین تعلیم و تربیت اسلامی ضرورت پیدا می‌کند. بررسی نظام‌های تربیتی منسوب به اسلام در اندیشه متفکران اسلامی نیز از راه‌هایی است که به تبیین هرچه بیشتر مسئله مذکور کمک خواهد کرد.

علی صفایی حائری (۱۳۳۰-۱۳۷۸) از متفکران اسلامی است که بحث‌های تعلیم و تربیت اسلامی در آثار او جایگاهی ویژه دارد. علاوه بر جایگاه علمی صفایی، موارد دیگری نیز باعث می‌شود به بررسی آرای او در این زمینه پرداخته شود:

۱. دیدگاه او دربارهٔ دین به‌عنوان یک نظام: وی معتقد است در شرایط کنونی جامعه، باید نظامی از دین را ارائه داد. چنان‌که سازگاری مهم‌ترین اصل یک مکتب و ایدئولوژی اصیل در نظر وی است (اسکندری، ۱۳۸۱، ص ۴۳) و در عرضهٔ طرح‌های اسلامی، باید به جامعیت و پیوستگی آن‌ها و ارتباط کلی‌شان نظر داشت (صفایی حائری، ۱۳۸۵، ص ۷۶). این قاعده درخصوص ارائهٔ نظام تربیت دینی نیز صادق است.

۲. ارائهٔ روش تربیتی (نه فقط نظریهٔ تربیتی) که آن را روش تربیت اسلام می‌داند (همو، ۱۳۸۶، صص ۶۵-۱۲۸).

۳. توجه به شرایط متفاوت جامعهٔ امروز و تأثیر آن در روش تربیت دینی (همو، ۱۳۸۶/ف، صص ۴۴-۴۵).

۴. تأکید بر تفاوت‌های افراد در مواجهه با تربیت دینی و روش برخورد با آن (همو، ۱۳۸۶، صص ۱۹۷-۳۵).

۵. تجارب موفق تربیتی وی: صفایی با استفاده از همان روشی که از اسلام برداشت کرده است، در سراسر آثارش از تجارب خویش در کاربردی کردن آن روش یاد می‌کند. با نگاهی به آثار صفایی می‌توان گفت که در برخی از آثار او، بحث‌های تربیتی به‌شکل پرنرنگ‌تری مطرح شده است؛ مواردی نظیر مسئولیت و سازندگی، انسان در دو فصل، تربیت کودک، حرکت، نظام اخلاقی اسلام، صراط، رشد، اخبات، خط انتقال معارف، نامه‌های بلوغ، اندیشهٔ من و فوز سالک.

در این پژوهش اندیشه‌های این متفکر اسلامی در حوزهٔ انسان‌شناسی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های نظری زیرساز اندیشه‌های تربیتی، و دلالت‌های آن در تربیت بررسی شده است.

۲- روش پژوهش

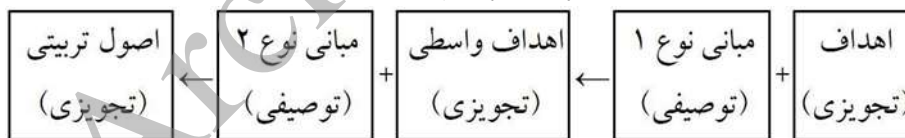
در این پژوهش، از سه روش «توصیف»، «تحلیل زبان فنی و رسمی» و «استنتاج» استفاده شده است. در ادامه، هریک به اختصار توضیح داده می‌شود:

توصیف: به منظور توصیف آنچه مورد نظر صفایی است، استفاده از روش گردآوری داده‌ها و توصیف گریزناپذیر است. در تحقیقات برپایه روش توصیف، محقق به دنبال چگونگی موضوع (مطلب) است. در این نوع تحقیقات، از روش‌های مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی متون و محتوای مطالب هم استفاده می‌شود (حافظی، ۱۳۶۷، صص ۴۷-۴۸).

تحلیل زبان فنی و رسمی: به سبب نثر منحصر به فرد صفایی و جعل اصطلاحات متعدد توسط او، تعریف این اصطلاحات با استفاده از آثارش در این پژوهش بسیار مهم است. این کار را می‌توان با استفاده از تحلیل زبانی از نوع فنی و رسمی آن اجرا کرد. در این روش، مفاهیم به صورت تحلیلی بررسی می‌شوند تا اجزای معنایی آن‌ها، روابط آن اجزا با هم و نیز روابط کل مفهوم با مفاهیم مرتبط دیگر مشخص شود (باقری، ۱۳۸۷، ص ۳۶).

استنتاج: ویلیام فرانکنا^۱ فلسفه‌های تعلیم و تربیت را به دو گروه هنجارین^۲ و تحلیلی تقسیم می‌کند. در فلسفه‌های هنجارین دو نوع گزاره وجود دارد: گزاره‌های هنجارین و گزاره‌های واقع‌نگر^۳ که هر کدام خود، دارای انواعی هستند (باقری، ۱۳۸۷، صص ۴۷-۴۹). با استفاده از این الگو، گزاره‌های به کاررفته در پژوهش به شکل زیر نام‌گذاری و در قالب قیاس‌های عملی به هم مربوط خواهند شد.

جدول ۱. الگوی نام‌گذاری گزاره‌ها



مبانی نوع ۱ گزاره‌های توصیفی ناظر به شرایط و قواعد تحقق «اهداف (کلی)» هستند و مبانی نوع ۲ گزاره‌های توصیفی ناظر به شرایط و قواعد تحقق «اهداف واسطی» و از آنجا که «اهداف» در مقایسه با «اهداف واسطی» جامع‌تر و کلی‌ترند، مبانی نوع ۱ نیز غالباً گزاره‌هایی فراگیرتر از مبانی نوع ۲ خواهند بود.

1- W.Frankena
2- normative
3- factual

اصول گزاره‌هایی تجویزی‌اند که نشان می‌دهند برای تحقق اهداف واسطی چه دستورالعمل‌های کلی را باید در تعلیم و تربیت رعایت کرد. اصول دستورالعمل‌هایی کلی‌اند که شیوه کار و فعالیت در جریان تعلیم و تربیت را هدایت می‌کنند (همان، ص ۷۳).

۳- مروری بر آثار و اندیشه‌های تربیتی صفای حائری

در این بخش، با مرور آثار علی صفائی حائری، مباحث مرتبط با انسان و تربیت مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳-۱- زندگی انسان مشتمل بر دو فصل

صفای زندگی انسان را از حیث تربیتی به دو دوره (دو فصل) قبل و بعد از بلوغ تقسیم می‌کند. (صفای حائری، ۱۳۹۱ ب، ص ۱۸). منظور از بلوغ در اینجا چیزی متفاوت با بلوغ تقویمی یا جسمی است. این بلوغ با شکوفایی عقل ایجاد می‌شود^۱ که البته آن را با فکر، هوش و مهارت‌ها و قدرت‌های ذهنی و مغزی هم نباید اشتباه گرفت. عقل نیروی سنجش است. با شکوفایی عقل، ترکیب انسان کامل می‌شود و این ترکیب است که موجب ایجاد دو ویژگی آزادی و وجدان در انسان می‌گردد؛ تا قبل از این مرحله انسان تکلیف و مسئولیت ندارد (همان، صص ۴۷-۴۹).

طبق این نظر، تفاوت کودک با انسان بالغ در شکوفا نبودن قوه عقل در کودک و شکوفایی آن در انسان بالغ و تفاوت کودک با حیوان در برخورداری کودک از قوه تفکر و روح است (همو، ۱۳۸۶ الف، ص ۵۳؛ همو، ۱۳۹۱ ب، ص ۴۷). این تفاوت در کودک و انسان بالغ موجب می‌شود اهداف تربیت او و روش آن نیز برای این دو دوره متفاوت باشد. نظام تربیتی بیان‌شده در آثار صفای عمده‌تاً معطوف به دوران بعد از بلوغ است که منسجم‌ترین نوشته او در این زمینه، مقاله «مسئولیت و سازندگی» است که بعدها به صورت کتاب درآمد. این کتاب روش تربیت انسان بالغ را نشان می‌دهد (همو، ۱۳۸۶ الف، ص ۴۶). هدف پژوهش پیش‌رو نیز استخراج اهداف، مبانی و اصول تربیتی بیان‌شده برای این دوره از حیات انسان است.

۱- نسبت این بلوغ با بلوغ جسمی در آثار صفای واضح نیست، اما با نظر به کتاب نامه‌های بلوغ که مجموعه‌ای از نامه‌های او برای فرزندان هنگام بلوغ آنان است، مشاهده می‌شود که او این نامه‌ها را هم‌زمان با بلوغ سنی فرزندان (پسران، پانزده سال قمری و دختران، نه سال قمری) نگاشته است.

۲-۳- اهمیت شناخت انسان

در تعریف انسان‌شناسی گفته شده است: «انسان‌شناسی را باید دانشی دانست که انسان یا انسانیت را به طور کلی مورد مطالعه قرار می‌دهد... چهار قلمرو اساسی انسان‌شناسی عبارت‌اند از: انسان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی جسمانی، انسان‌شناسی فرهنگی و انسان‌شناسی ساختی» (فرم‌بینی فراهانی، ۱۳۷۸، ص ۳۰). بر این اساس، مبانی انسان‌شناسی را می‌توان «گزاره‌هایی واقع‌نگر در رابطه با انسان و ویژگی‌های او» در نظر گرفت. این مبانی برحسب میزان جامعیت و نیز جایگاهشان در قیاس‌های عملی به کار گرفته شده در این پژوهش، به مبانی نوع ۱ و مبانی نوع ۲ تقسیم می‌شوند.

از منظر صفایی، شروع جریان تربیت برای متربی از شناخت انسان است؛ به گونه‌ای که برای رساندن انسان به هدف تربیتی (عبودیت) پرسش از اسلام، خدا و هستی، پرسش‌هایی دست‌دوم و فرمی تلقی شده؛ زیرا تا انسان مجهول است، هستی و الله شناخته نمی‌شود؛ چون «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱. کسانی که سؤال‌ها را از بالا شروع می‌کنند، به نتیجه نمی‌رسند. هنگامی که تلقی انسان از خودش در حد یک دهان و مقداری روده باشد، این انسان دیگر نه دین می‌خواهد و نه عقل و فکر و غرایز عالی؛ زیرا برای خوردن، همان غرایز حیوانی کافی است. اما وقتی بودن انسان و چگونه بودن او پاسخی یافت، چگونه زیستن و چگونه مردن او هم مشخص می‌شود (صفایی حائری، ۱۳۸۶، صص ۱۹-۹۰).

از نظر صفایی، اگر انسان مجهول بماند، اسلام معلوم نخواهد شد. مادامی که انسان مجهول است، ضرورت دینداری و اصالت دین مشخص نمی‌شود. کسانی که عمری را در این مباحث به سر کرده‌اند، در برابر اشکالی شکست می‌خورند و با تلنگری از پا می‌افتند (همو، ۱۳۸۱، ص ۶۸). در شرایطی که انسان مجهول باشد، هستی مجهول خواهد بود و نقش انسان در هستی هم مجهول. در این شرایط ریشه عقیده‌ای به وجود نخواهد آمد، اعتقادی نخواهد رویید و مسئولیتی ایجاد نخواهد شد (همو، ۱۳۸۶، ص ۲۳).

۳-۳- جریان تدبیر، تفکر و تعقل در انسان

از مباحث مهم در انسان‌شناسی صفایی وجود جریان تدبیر، تفکر و تعقل به ترتیب ذکر شده در انسان است. تدبیر (مطالعه) فرایندی است که در آن مواد خامی تهیه می‌شود تا فکر روی آن‌ها کار کند و

۱- هر که بشناسد نفس خود را، بشناسد پروردگار خود را (عوالی اللالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۰۲).

نتایجی را به دست دهد. تدبر مطالعه مسائل و حادثه‌ها و زیور و کردن آن‌هاست (صفایی حائری، ۱۳۸۶، صص ۱۰۵-۱۰۶). تفکر نیروی نتیجه‌گیری است که می‌توان با آن از معلومات، مجهولات را کشف کرد (صفایی حائری، صص ۱۱۴-۱۱۵). سرانجام نیروی سنجش در انسان را عقل و آن سنجش را تعقل می‌نامد (همان، ۱۳۸۶، ص ۱۲۲). صفایی برای عقل وظیفه‌ای از جنس نظارت تعریف می‌کند. عقل انسان دو نظارت دارد: یکی نظارت بر راه‌ها و راه‌حل‌هایی که فکر برای رسیدن به مقصد در نظر گرفته شده پیشنهاد می‌دهد و مقایسه آن‌ها و نشان دادن بهترینشان، و دیگری نظارت بر اصل هدف‌ها و نفع‌ها و خوبی‌ها که اصلاً «خوبی چیست؟» و «بدی کدام است؟». با این نظارت دوم، عقل ملاک‌هایی را نشان می‌دهد که در مرحله نظارت بر راه‌ها از این ملاک‌ها برای سنجش و نشان دادن بهترین راه استفاده می‌شود (همان، صص ۱۲۲-۱۲۳) و این نظارت دوم عقل است که باعث آزادی انسان در ترکیب جبرها می‌شود و پرایش مسئولیت ایجاد می‌کند (همو، ۱۳۹۱/الف، ص ۵۵). در این مرحله است که تفاوت خوبی‌ها و خوشی‌ها برای انسان مشخص می‌شود تا او بتواند برای رسیدن به خوبی‌ها از خوشی‌هایش بگذرد.

بعد از نظارت عقل بر نتایج فکر، شناخت حاصل شده انسان را به گرایش (عشق و علاقه)، انتخاب و درنهایت عمل سوق می‌دهد. بدین ترتیب، مشخص می‌شود که برای تغییر علایق و عشق‌ها (که منجر به تغییر در عمل می‌شود) باید به تغییر در شناخت‌ها روی آورد. پس از آنکه انسان به خوبی و ضرورت چیزی شناخت پیدا کرد، به آن مشتاق و طالب آن می‌شود و این علاقه باعث حرکت او به آن سمت می‌شود. بدون طلب حرکتی نیست (همو، ۱۳۸۶، ص ۳۵۳). بنابراین، برای دگرگونی رفتار کسی، باید ابتدا عشق‌ها و علاقه‌هایش (گرایش‌هایش) را تغییر داد و برای این کار ناچار می‌بایست شناخت‌هایش را عوض کرد و چون شناخت در ادامه تفکر است، باید افکارش را تغییر داد (همان، صص ۴۳-۴۴).

اما باید توجه کرد که انسان نمی‌تواند یک‌باره تغییر کند. شناخت‌هایی که در انسان به وجود می‌آیند، ضعیف‌اند و به عمل‌هایی نه‌چندان بزرگ (در ادامه جریان تدبیر، تفکر و تعقل) منجر خواهند شد. اگر انسان براساس این شناخت‌ها عمل کند، این شناخت‌ها تقویت می‌شوند و انسان می‌تواند عمل‌هایی بزرگ‌تر و سخت‌تری را انجام دهد (همان، صص ۳۵۴؛ همو، ۱۳۹۱/الف، ص ۱۵۹). این توضیح اهمیت عمل به دانسته‌ها را نشان می‌دهد؛ هرچند عمل‌هایی کوچک باشند.

اگر انسان روزی به این شناخت رسد که باید از لقمه‌نانی بگذرد، اگر این کار را انجام دهد، در مرحله بعد می‌تواند از سفره‌اش بگذرد و باز هم اگر این مسیر را ادامه دهد، می‌تواند از هستی‌اش نیز چشم ببوشد. بنابراین، برای پیشرفت و تقویت شناخت، تمرین لازم است. این اثر به صورت معکوس هم وجود دارد؛ کسی که بداند که باید از لقمه‌ای بگذرد ولی از آن نگذرد، شناختش تضعیف می‌شود و

او اندک‌اندک به این سمت می‌رود که حتی لقمهٔ دیگران را نیز تصاحب کند (همو، ۱۳۹۱/الف، ص ۱۶۰). عمل بر شناخت انسان اثر می‌گذارد. کفرهایی که او مرتکب می‌شود، یقینش را به شک تبدیل می‌کند (صفایی حائری، ۱۳۸۳، ب، ص ۲۱). عمل هم‌راستا با شناخت‌های ضعیف به‌دست‌آمده، آن شناخت‌ها را تقویت می‌کند و به یقین می‌رساند (همو، ۱۳۸۶، ب، ص ۳۵۵). «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر، ۹۹).



نمودار ۱. جریان تدبیر، تفکر و تعقل در انسان

۴-۳- ادراک وضعیت، تقدیر، ترکیب

از جریان تدبیر، تفکر، تعقل، شناخت، گرایش، انتخاب و عمل که در قسمت قبل توضیح داده شد، دریافت می‌شود که با توجه به اینکه انسان در چه چیزی تدبیر می‌کند، به شناخت‌هایی در همان زمینه خواهد رسید. صفایی معتقد است برای اینکه انسان به نتایج یقینی برسد، باید تدبیرش را در علوم حضوری (بلاواسطه) به‌کار گیرد. به نظر صفایی، مطمئن‌ترین راه برای دستیابی به شناخت‌ها - که راه تربیت انسان است - استفاده از معلومات بدون واسطه (حضوری) انسان است؛ زیرا این معلومات خطا ندارند (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۷۲ و ۷۸)؛ به همین دلیل، بحث از کلیدها مطرح می‌شود. کلیدهایی که حوزه‌هایی از ادراکات حضوری انسان را برای تدبیر در آن‌ها نشان می‌دهند تا به این واسطه شناخت‌هایی برای او به‌دست آید که هدف تربیت محقق شود. این کلیدها عبارت‌اند از: درک وضعیت، درک تقدیر و درک ترکیب.

درک وضعیت: درکی است حضوری از چگونگی نیروها، اندام‌ها و جوارح، و فهم حضوری اینکه این موارد در اختیار انسان نیستند (همو، ۱۳۸۸، ب، صص ۸۶-۸۷)؛ بدین معنا که انسان مالک تام و تمام این موارد نیست. او نه خود آن‌ها را برای خویشتن به‌وجود آورده و نه می‌تواند آن‌ها را برای خودش تا

۱- در این نمودار، بخش گرایش با اغماض بدین شکل نام‌گذاری شده است و می‌توان آن را معادل احساس، محبت، عشق و... دانست. در صورتی که در آثار صفایی ایمان که نوعی گرایش در نظر گرفته شده، خود ترکیبی از شناخت، احساس و عمل است (صفایی حائری، ۱۳۸۸، ب، ص ۸۳).

هر زمان که بخواهد حفظ کند. درک تقدیر: درک حضوری از مقدار استعدادهای انسان است؛ اینکه اندازه استعدادهای انسان چقدر است (صفایی حائری، ۱۳۸۱ ب، ص ۹۰). درک ترکیب: درک حضوری از ارتباط استعدادهای انسان با هم (همان، صص ۹۱-۹۲)؛ اینکه استعدادهای نهفته در انسان با هم هماهنگ و نیز در تضادند.

۳-۵- آزادی و انواع آن

«آزادی» از واژه‌های پرتکرار در آثار صفایی است. در این آثار آزادی در سه شکل مطرح شده است:

۱. *آزادی از جبرها*: «جبر همان قانون‌ها و علیت‌هاست.» در رابطه با انسان نظام‌های علی گوناگونی مشاهده می‌شود. انسان درگیر نظام‌هایی علی چه درون خود (مثل واکنش‌های بازتابی و غریزی) و چه بیرون از خود است (مثل تأثیرات محیط، تربیت و...). (صفایی حائری، ۱۳۹۱ الف، ص ۵۱). آزادی در شکل اول آن به این معناست که باوجود درگیری انسان با جبرها، انسان مجبور نیست. اگر انسان تنها اسیر یک جبر بود، آن‌گاه صحیح بود که او را مجبور نامید؛ اما در انسان جبرهای متعددی وجود دارد و همین امر باعث می‌شود در هماهنگی و تضاد این جبرها برای انسان آزادی ایجاد شود. انسان اگرچه مجبور است، محکوم نیست (همو، ۱۳۸۱ الف، ص ۳۷؛ همو، ۱۳۸۶ ب، ص ۵۹). برای درک بهتر این نظر اگر تنها چهار جبر غریزه، فکر، تعقل و به‌ترتیبی^۱ در انسان در نظر گرفته شود، کافی است. هماهنگی و تضاد این چهار جبر به این صورت توضیح داده می‌شود که انسان در مواجهه با طبیعت از ادراکات حسی برخوردار است. این ادراکات در ذهن او ذخیره می‌شوند و این فرایند جبری است. اگر انسان تنها از همین جبر برخوردار بود، تمام حرکاتش بازتابی و غریزی می‌شد؛ اما در انسان نیروهای دیگری هم هست. بعد از این مرحله، نیروی تفکر از اطلاعات موجود نتیجه‌گیری می‌کند و برای رسیدن به هدفی که در نظر است از معلومات، مجهولاتی را کشف می‌کند و راه‌های جدیدی را می‌یابد و به تعمیم، تجرید و انتزاع دست می‌زند. این فرایند هم جبری است. در گام سوم، انسان دارای نیروی تعقل و سنجش است. این نیرو آنچه را که قبلاً داشته است، با موارد جدیدی که فکر به آن رسیده، می‌سنجد و به‌طور جبری بهترین را نشان می‌دهد و در ادامه، نیروی به‌ترتیبی او بهترین نشان‌داده‌شده را پی می‌گیرد و چنین می‌شود که

۱- به‌ترتیبی غریزه‌ای در انسان است که موجب می‌شود وقتی «بهتر» برای او مشخص شد، آن را انتخاب و به‌سوی حرکت کند (صفایی حائری، ۱۳۸۶ ب، ص ۵۹).

انسان از جبرهای سابق (جبر غریزه) یعنی آنچه قبلاً به صورت بازتابی و بدون سنجش با آن‌ها زندگی می‌کرده است، آزاد می‌شود (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۵۲؛ همو، ۱۳۸۶/ب، ص ۱۵۲). به نظر صفایی، آزادی انسان در شکل اولش به سبب وجود نیروی سنجش (عقل) در اوست و از میان دو نظارت عقل - که یکی بر اهداف و چپستی خوبی و بدی (ملاک‌ها) و دیگری بر راه‌ها و طرح‌های فکر براساس آن ملاک‌هاست - اهمیت نظارت بر اهداف از طرف عقل مشخص می‌شود و می‌توان آزادی انسان در این شکل را به وجود این عنصر در او وابسته دانست. عنصری که انسان را به آزادی می‌رساند و در ترکیب جبرهایش آزاد می‌کند، نظارت دوم عقل است (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۵۴).

۲. *آزادی از اسارت‌ها*: اسارت‌ها به محرک‌هایی اشاره دارد که انسان را به حرکت و عمل وامی‌دارند (همو، ۱۳۸۱/الف، ص ۲۹). از آنجا که هدف تربیت اسلامی رساندن انسان به جایی است که فقط یک محرک داشته باشد و آن محرک الله باشد (از سطح غرایز فراتر آید و در سطح وظایف عمل کند)، انسان باید از اسارت محرک‌های غیر او آزاد شود و از کفر^۱ به شرک و درنهایت به توحید برسد. این اسارت‌ها به چهار دسته کلی نفس، خلق، دنیا و شیطان تقسیم می‌شود که در کنار دو دسته دیگر: «هواها، سودها و تعصبا» و «عادت‌ها و تقلیدها» در مجموع، شش مورد را شامل می‌شود (همو، ۱۳۸۶/ب، صص ۶۵ و ۷۴؛ همو، ۱۳۸۱/الف، ص ۳۱).

به اعتقاد صفایی، عوامل ایجاد آزادی شکل دوم در انسان از این قرارند: ۱. کنجکاوگی؛ ۲. حقیقت‌طلبی (طلب)؛ ۳. ایجاد (و رشد) شخصیت؛ ۴. شناخت عظمت انسان؛ ۵. شناخت وسعت هستی؛ ۶. شناخت عظمت الله؛ ۷. شناخت دردها، رنج‌ها و مرگ‌ها.

۳. *آزادی از آزادی*: انسان بعد از آزاد شدن از اسارت‌ها به حریت می‌رسد و از حریت است که به عبودیت روی می‌آورد و در ادامه به رسالت می‌پیوندد.^۲ مذهب، انسان آزادشده را رها نمی‌کند و به نیروهای عظیم آزادشده او جهت می‌دهد. عبد انسان آزاده شکل یافته است (همو، ۱۳۸۱/الف، ص ۵۰). عبد آزاده‌ای است که حق را انتخاب کرده است، نه هوای خویش یا حرف خلق یا جلوه‌های دنیا را. انسان می‌تواند بعد از آزادی از اسارت‌ها، حتی از آزادی هم گذشته، به عبودیت روی آورد تا رسالتی را برعهده گیرد. عبودیت از آزادی گذشتن است (همو، ۱۳۸۶/ب، ص ۱۶۲).

۱- منظور از کفر، کفر اعتقادی نیست؛ مقصود کفر عملی است؛ بدین معنا که در کارها غیرخدا درنظر گرفته شود (صفایی حائری، ۱۳۸۱/الف، ص ۳۳) و همین‌طور است معنای شرک که در کارها، همراه خدا دیگران نیز درنظر گرفته شوند و نیز معنای توحید که یعنی تمام کارها برای خدا باشد (همو، ۱۳۸۶/ب، صص ۳۳۸-۳۳۹).

۲- رسالت بعد از عبودیت است: «اشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

به‌طور خلاصه باید گفت شکل اول آزادی به مختار بودن انسان‌ها اشاره دارد که با ایجاد قوه عقل در آن‌ها به‌وجود می‌آید. شکل دوم آزادی به آزادی انسان از اینکه دنیا، خلق، نفس، شیطان (اسارت‌ها) و قبل از این‌ها سوده‌ها، هواها، تعصب‌ها و تقلیدها و عادت‌هایش محرک او باشند، گفته می‌شود و مسیر رسیدن به آن آزادی نیز رسیدن به شناخت‌هایی است که از تدبیر در ادراکات بلاواسطه نام‌برده (کلیدها) به‌دست می‌آید. با رسیدن به این آزادی و تداوم آن انسان می‌تواند از خود آزادی نیز رها شود و به عبودیت که آزادی در شکل سوم است، برسد.

۶-۳- ساختار جامعه

بحث از ساختار جامعه از نظر صفایی، از آن جهت در این پژوهش آورده می‌شود که نظام تربیتی او دربرابر گروه‌های مختلفی که در جامعه وجود دارد، متفاوت می‌شود. به نظر صفایی، جامعه را دو اقلیت و یک اکثریت تشکیل می‌دهد. یک اقلیت آن‌هایی هستند که زود فاسد می‌شوند، آمادگی فساد در آن‌ها زیاد است و وقتی هم که فاسد شدند، فسادشان را نشر می‌دهند. اینان زود گند می‌گیرند و همین که گندیدند، دیگران را هم به گند می‌کشند؛ یعنی فاسد مفسد می‌شوند. اقلیت دوم کسانی هستند که به‌سرعت ساخته شده، صالح می‌شوند. این افراد فقط صالح نیستند؛ بلکه مصلح هم می‌شوند. این‌ها زود ساخته می‌شوند و سازنده هم هستند. آن‌ها به‌دنبال اصلاح دیگران هم هستند. اینان گروه صالح مصلح‌اند. دسته سوم، اکثریت باقی‌مانده‌اند که بی‌تفاوت‌اند، نان به نرخ روز می‌خورند و به هر طرف که باد بوزد، به همان سمت خم می‌شوند (صفایی حائری، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹؛ همو، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴). این دو اقلیت پرشور و پرکارند و این اکثریت بی‌تفاوت. این دو اقلیت بر اکثریت اثر می‌گذارند (همو، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹؛ همو، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴-۲۰۵). دنیا از این گروه اکثریت پر شده است؛ اما آن‌ها دنیا را نمی‌گردانند؛ بلکه یکی از آن دو اقلیت گرداننده هستند. از این اقلیت‌هاست که الگوی عمل، احساس و معرفت اکثریت به‌دست می‌آید (همو، ۱۳۸۲، ص ۷۲).

بنابراین، به دو دلیل باید برای تغییر جامعه (چه درجهت صلاح و چه درجهت فساد) با اقلیت‌ها کار کرد، نه با اکثریت: یکی به این دلیل که کار با اکثریت پرزحمت و کم‌نتیجه است. به این دلیل پرزحمت است که باید با افراد زیادی درگیر بود و به این علت کم‌نتیجه است که آنان متأثر از جای دیگری هم هستند (همو، ۱۳۹۲، ص ۱۲۹). دوم اینکه اقلیت‌ها بر اکثریت اثر می‌گذارند و بدین ترتیب، کار سریع‌تر پیش خواهد رفت. آن‌هایی که با اکثریت کار می‌کنند، باد می‌دروند؛ اما آنان که به دو اقلیت زنده روی می‌آورند، موفق خواهند بود (همو، ۱۳۸۲، ص ۲۲۵).

صفایی با توجه به آیات قرآن (روم، ۵۲-۵۳) دو ویژگی «طلب» و «تسلیم» را از نشانه‌های آن اقلیت

صالح و مصلح می‌داند (صفایی حائری، ۱۳۸۶ ب، صص ۲۱۰-۲۱۱). مباحث تربیتی صفایی که در کتاب‌های او هست، به‌طور عمده معطوف به تربیت این گروه است؛ یعنی اقلیتی که استعداد صالح و مصلح شدن را دارند.

البته، صفایی بر این باور نیست که نباید برای گروه‌های دیگر برنامه داشت و رهپیشان کرد. او معتقد است که این گروه‌ها را هم نباید به حال خود وا گذاشت. اگرچه این‌ها حرف نمی‌شنوند و باری نمی‌آورند، تا قبل از اینکه راه برایشان روشن نشده و شرایط انتخاب برای آن‌ها مهیا نشده باشد، نباید رها شوند. برای این منظور، باید این افراد و روحیه‌هایشان را شناخت و در هنگام مناسب به تربیتشان پرداخت^۱ (همان، صص ۲۱۲-۲۱۳). روش‌هایی که برای تربیت افرادی با این روحیات بیان شده است، باید در زمان مناسب به‌کار گرفته شود؛ به این معنا که نخست باید مراحل زیر طی شده باشد:

۱. ارزیابی و شناسایی روحیه مخاطب؛
۲. آشنایی و دوستی؛
۳. جذب و صمیمیت؛
۴. زمینه‌سازی و آمادگی دادن (همان، صص ۳۳۱-۳۳۲).

۴- مبانی، اهداف و اصول تربیت از منظر صفایی

در بخش روش پژوهش، از معنای هدف، مبنا و اصول تربیت سخن گفته شد. در ادامه، به معرفی و توضیح مختصر مبانی انسان‌شناختی، اهداف (کلی و واسطی) و نیز اصول به‌دست‌آمده از آثار صفایی پرداخته می‌شود.

- هدف کلی تربیت: عبودیت

از منظر صفایی، هدف تربیت عبارت است از: از بشر، آدم آفریدن؛ به‌گونه‌ای که استعدادهای او تا حد انسانی رشد کند، از سطح غریزه‌ها عبور کند و درحد وظیفه و انتخاب زندگی کند، به‌طوری که هیچ‌چیز جز وظیفه خدایی‌اش در او حرکتی ایجاد نکند (صفایی حائری، ۱۳۸۶ ب، ص ۳۵). این توضیح را می‌توان با واژه عبودیت در آثار صفایی مترادف دانست؛ چراکه به نظر او، «عبودیت یعنی اینکه در تو

۱- بدین ترتیب، او برای این افراد در قالب سه دسته کلی مرده‌ها، کرها و کورها، ده روحیه نام می‌برد که هرکدام از این روحیه‌ها را می‌توان از روی علامت‌هایشان شناخت (صفایی حائری، ۱۳۸۶ ب، ص ۲۲۳). برای هرکدام از این روحیه‌ها، عامل آن، علامت‌های آن و روش برخورد برای تربیتشان ذکر شده است که برای تفصیلش می‌توان به کتاب مسئولیت و سازندگی مراجعه کرد.

هیچ حرکتی جز از سوی "الله" به وجود نیاید» (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۱۷۹). هدف دین، صراط مستقیم، و نزدیک‌ترین راه تا رشد انسان هم عبودیت است (همو، ۱۳۹۱/ب، صص ۱۵-۱۶). هدف نهایی خلقت نیز عبودیت است (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۶۶): «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات، ۵۶)

- مبنای نوع اول ۱: اهمیت ملاحظه اختیار در تربیت

از نظر صفایی، فطرت به معنای ساخت انسان است (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۱۷). در توضیحاتی که درباره شکل اول آزادی بیان شد، مشخص گردید که برپایه این ساخت، انسان از استعدادها گوناگون و متضاد برخوردار است و هماهنگی این استعدادها با هم (مثل هماهنگی فکر، عقل و غریزه بهترطلبی) و نیز تضاد آن‌ها با هم (مثل تضاد مجموعه هماهنگ ذکرشده با گرایش دیگر انسان) باعث ایجاد شخصیت او و من او و نیز آزادی و اختیار و قدرت انتخاب در او می‌شود (همو، ۱۳۸۸/الف، ص ۳۸). ترکیب و ساخت و فطرت انسان چاره‌ای جز آزادی و اختیار برای انسان نمی‌گذارد. انسان مجبور است آزاد باشد: «لَا جِبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ وَ لَکِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ!». انسان هر دو را دارد؛ جبر در اختیار و اختیار در عمل (همو، ۱۳۹۱/الف، ص ۷۸).

از آنجا که همه انسان‌ها از اختیار برخوردارند، روش تربیتی که تفاوت انسان با سایر موجودات را در نظر نگیرد، تربیتی است که به نفی و مسخ انسان منجر می‌شود و ارزشی ندارد (همو، ۱۳۸۶/ب، ص ۳۹). پس روش تربیتی‌ای از نظر صفایی قابل قبول است که اختیار انسان را در نظر داشته باشد و از آنجا که هدف کلی تربیت از نظر او، رسیدن به عبودیت است، چنین نتیجه گرفته می‌شود که این توجه به نقش اختیار انسان در تربیت او، باید از استلزامات تحقق هدف تربیت در نظر صفایی باشد. بنابراین، طبق این مبنای، تربیت انسان برای رسیدن به عبودیت مستلزم در نظر گرفتن اختیار اوست.

- هدف واسطی ۱: تربیت انسان مختار

تحقق هدف کلی تربیت (عبودیت) مستلزم رعایت اختیار در انسان است؛ بنابراین، با استفاده از گزاره تجویزی هدف کلی و گزاره توصیفی مبنای نوع اول ۱، هدف واسطی ۱ به دست می‌آید که طبق آن می‌توان گفت تربیت انسان باید با در نظر گرفتن اختیار او باشد.

۱- نه جبر درست است و نه تفویض؛ بلکه امری است میان این دو (الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۶۰).

– مبنای نوع دوم ۱: دارا بودن ملاک‌ها، ضامن ملاحظهٔ اختیار در تربیت

حال که در تربیت انسان اختیار و انتخاب او لحاظ خواهد شد، از آنجا که انتخاب، نیازمند دانستن ملاک‌های انتخاب است، باید این ملاک‌ها را به فرد داد. از نظر صفایی، ملاک‌ها در پی استفاده از کلیدها به دست می‌آیند؛ بنابراین، ابتدا باید کلیدها را به دست داد.

اگر انسان بخواهد براساس انتخاب عمل کند، نه براساس عادت و تلقین و تحمیل، این انتخاب نیازمند سنجش است و سنجش به شناخت احتیاج دارد. راه مطمئن دستیابی به این شناخت‌ها، استفاده از معلومات حضوری و بلاواسطه (کلیدها) است (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، صص ۷۰-۷۲). بنابراین، در این مبنا می‌توان گفت در نظر گرفتن اختیار انسان در تربیت او، نیازمند دانستن ملاک‌ها، کلیدها و روش‌ها^۱ توسط اوست.

– اصل تربیتی ۱: اعطای ملاک‌ها، کلیدها و روش‌ها

براساس آنچه گفته شد، از نظر صفایی، روش تربیتی‌ای که اقدام به دادن کلیدها و ملاک‌ها به فرد نکند، به اختیار او توجه نکرده است. انسان با استفاده از این کلیدها به این نتیجه می‌رسد که کارش «حرکت» است. هر حرکتی جهت می‌خواهد و انسان حرکتی در جهت هم‌سطح یا پایین‌تر از خود را نمی‌پذیرد.

توضیح آنکه، انسان بعد از فهمیدن این موضوع که جهت حرکتش به هر سمتی غیر از عالی‌تر از خود، به زیانش است، این مطلب به صورت یک ملاک (ملاک «رشد») برای بررسی تمام فعالیت‌هایش درمی‌آید. او با این ملاک باید در هر مورد بررسی کند که آیا آن مورد با ملاک «رشد» همخوانی دارد یا خیر؟ و همین ملاک است که ملاک‌های بعدی را به دست می‌دهد. ملاک بعدی «توحید» است؛ چراکه هر کاری که درجهتی غیر او باشد، با ملاک «رشد» هماهنگ نیست و این درجهت غیر او نبودن تمام کارها، همان توحید است. ملاک بعد از آن، «اهمیت» است؛ چراکه از بین کارهایی که با ملاک «رشد» و «توحید» هماهنگ باشد، همانی که اهمیت بیشتری دارد، باید انتخاب شود. ملاک بعد «صعوبت» است. در جایی که ملاک‌های قبلی به انتخاب نهایی نرسیدند، باید از میان گزینه‌های باقی‌مانده همان را انتخاب کرد که سختی بیشتری دارد؛ چون کاری که سخت‌تر باشد، باعث ورزیدگی بیشتری خواهد

۱- به کار بردن واژه «روش» در اینجا به سبب پابندی به واژه‌های آثار صفایی است و نباید آن را با روش‌های تربیتی مستخرج از اصول تربیتی اشتباه گرفت.

شد: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»؛ «وَكَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَتَيْهَمَا أَقْرَبَ إِلَيَّ الْهَوَىٰ فَيُخَالِفُهُ»^۲. این چهار ملاک («رشد»، «توحید»، «اهمیت» و «صعوبت») ملاک‌هایی کلی‌اند و با آن‌ها می‌توان ملاک‌های خصوصی‌تری را که ذکر شده‌اند، توضیح داد و فهمید؛ ملاک‌هایی همچون «جَالِسُوا مَنْ يَدَّكُرُّكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ»^۳ و «الْعَقْلُ مَا عُجِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»^۴ (صفایی حائری، ۱۳۸۸، ص ۱۵۸). بنابراین، این اصل می‌گوید که باید ملاک‌ها، کلیدها و روش‌ها^۵ را به متربی اعطا کرد.

- مبنای نوع اول ۲: اهمیت گرایش‌های صحیح در مسیر عبودیت

براساس نظر صفایی، شناخت انسان از قدر (اندازه) و استمرار خودش باعث تحول در گرایش‌های او می‌شود (صفایی حائری، ۱۳۸۸، ص ۷۶). این شناخت‌ها جزء کلیدهایی است که مبنای نظام تربیتی وی را تشکیل می‌دهد و از آنجا که هدف آن نظام رساندن انسان به عبودیت است، می‌توان اهمیت ایجاد گرایش‌های صحیح در مسیر عبودیت را نتیجه گرفت. این نتیجه‌گیری در جای دیگری با تصریح صفایی نیز همراه است.

از نظر صفایی، ایمان از جنس گرایش است، نه صرفاً از مقوله عواطف و احساسات؛^۶ پس گرایش به غیب، گرایش به الله، گرایش به یوم‌الآخر و گرایش به وحی همان ایمان به این موارد است: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره، ۳)، «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (آل عمران، ۱۱۴)، «وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» (بقره، ۴؛ صفایی حائری، ۱۳۸۸، صص ۶۸-۷۶ و ۸۱-۸۴).

با دانستن این موارد است که می‌توان تصریح صفایی به استلزام وجود گرایش‌های صحیح برای

۱- بهترین اعمال عملی است که تعب و مشقت در اقدام به آن بیشتر باشد (مفتاح‌الفلاح فی عمل الیوم و اللیلۃ من الواجبات و المستحبات (ط - القدیمه)، ص ۴۵).

۲- اگر بر سر دوراهی دو کار قرار می‌گرفت، می‌اندیشید که کدام یک با خواسته نفس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌کرد (نهج‌البلاغه (لصباحی صالح)، حکم امیرالمؤمنین، ۲۸۹).

۳- با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازه، بنشینید (مصباح‌الشریعه، ص ۱۶).

۴- «قُلْتُ لِمَ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُجِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ...»: شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید: عقل چیست؟ فرمود: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود (الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۱).

۵- از ملاک‌ها و کلیدها نام برده شد. منظور از روش‌ها، روش‌های تفکر، مطالعه، برداشت از قرآن و نهج‌البلاغه و... است که به‌حسب ارتباط با پژوهش حاضر، به برخی از آن‌ها در خلال مباحث اشاره‌هایی شده است.

۶- ایمان باینکه از جنس گرایش است، ترکیبی است از شناخت، احساس و عمل (صفایی حائری، ۱۳۸۸، ص ۸۳).

رسیدن به عبودیت را فهمید؛ زیرا او معتقد است با توجه به مواردی همچون اندازه و استمرار انسان، گرایش به غیب، به روز دیگر، به الله و به وحی در آدمی شکل می‌گیرد و همین گرایش‌ها او را متعهد می‌کند و به عبودیت می‌رساند^۱ (صفای حائری، ۱۳۸۲، ص ۲۶)؛ بنابراین، رسیدن به عبودیت مستلزم وجود گرایشهای صحیح در انسان است.

- هدف واسطی ۲: ایجاد گرایش‌های صحیح

بنابر آنچه در توضیح مبنای گذشته آمد، می‌توان نتیجه گرفت که برای تحقق هدف نظام تربیتی یعنی رسیدن به عبودیت باید به ایجاد گرایش‌های صحیح در مواردی که این گرایش‌ها وجود ندارند و نیز حفظ آن‌ها هنگامی که گرایش‌ها موجودند اما با آفات و خطراتی همراه‌اند، پرداخت؛ پس این هدف بیان می‌کند که باید به ایجاد و حفظ گرایشهای صحیح در انسان پرداخت.

- مبنای نوع دوم ۲: تابعیت گرایش‌ها از شناخت‌ها

به نظر صفایی، احساس انسان نتیجه شناخت و ادراک اوست. انسان تا چیزی را نفهمد، در او احساسی از آن به وجود نخواهد آمد (صفای حائری، ۱۳۹۱ الف، ص ۶۸). با درک زیبایی و خوبی و شناخت فایده و نفع، احساس‌ها و عشق‌ها و طلب‌ها در انسان به وجود می‌آید. انسان اگر در خود بنگرد و بررسی کند که علاقه او به آنچه امروز به آن علاقه‌مند است و دیروز نبوده، چگونه رخ داده است، می‌فهمد که وقتی خوبی و ضرورت آن چیز را شناخته (فهمیده) باشد، علاقه به آن نیز در او ایجاد می‌شود. تمام حرکت‌های روزانه انسان این‌گونه است. بدون طلب (عشق و علاقه) حرکتی نیست و بدون شناخت و درک و فهم، طلبی به وجود نمی‌آید (همو، ۱۳۸۶ ب، ص ۳۵۳).

در توضیح «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۲ آمده است که ایمان بآنکه از جنس گرایش است، ترکیبی است از شناخت، احساس و عمل. بین شناخت، احساس و عمل رابطه طبیعی وجود دارد: انسان می‌فهمد، علاقه‌مند می‌شود و عمل می‌کند (صفای حائری، ۱۳۸۸ ب، صص ۸۳-۸۴).

۱- باید توجه کرد که گرایش در این معنای به کاررفته با گرایش در معنایی که برخی متفکران برای آن ذکر کرده‌اند، متفاوت است؛ معنایی که در ترکیب گرایش به خیر، گرایش به زیبایی و... به کار می‌رود و گاه آن‌ها را فطری می‌دانند. گرایش در معنای به کاررفته در اینجا نیازمند ایجاد و نگاه‌داری است؛ درحالی که در معانی دیگر، نیازمند ایجاد نیست و فقط باید به نگاه‌داری و پرورش آن پرداخت.

۲- ایمان بر شناخت با قلب، اقرار به زبان، و عمل با اعضا و جوارح استوار است (نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکم امیرالمؤمنین (ع)، ص ۲۲۷).

گرایش انسان که ترکیبی از شناخت، احساس و عمل اوست، از شناختش آغاز می‌شود. شناخت است که به احساس و آن نیز به عمل منتهی می‌شود؛ بنابراین، احساس انسان تابع شناخت‌های اوست و چون احساس یکی از عناصر گرایش است، گرایش‌های انسان نیز تابع شناخت‌های اوست.^۱

- اصل تربیتی ۲: ایجاد و حفظ شناخت‌ها

برای تغییر علایق و عشق‌ها (که به تغییر در عمل منجر می‌شود) باید به تغییر در شناخت‌ها روی آورد. اگر فردی ضرورت و خوبی چیزی را شناخت، به آن روی می‌آورد. بنابراین، اگر مقصود دگرگون کردن رفتار کسی باشد، باید ابتدا عشق‌ها و علاقه‌هایش (و در نتیجه گرایش‌هایش) را تغییر داد و برای این کار ناچار بایست شناخت‌هایش را عوض کرد و چون شناخت در ادامه تفکر است، باید در افکارش تغییر ایجاد کرد (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ب، صص ۴۳-۴۴):

تغییر در فکر ← تغییر در شناخت‌ها ← تغییر در علایق و عشق‌ها ← تغییر در عمل
از آنجا که هدف واسطی ۲ به دنبال ایجاد و حفظ گرایش‌های صحیح در انسان است و طبق مبنای نوع دوم ۲ مشخص شد که این گرایش‌ها تابع شناخت‌های انسان‌اند، برای تحقق آن هدف می‌توان اصل تربیتی ۲ را این‌گونه نوشت: باید به ایجاد و حفظ شناخت‌هایی پرداخت که گرایش‌های صحیح در پی دارند.

- مبنای نوع دوم ۳: تأثیر گرایش قوی‌تر بر دیگر گرایش‌ها

چنان‌که گفته شد، انسان در پی شناخت‌هایش دارای احساس می‌شود. حال فرض کنید که شناختی در انسان هست که در او عشقی (احساسی) پدید می‌آورد که از تمام عشق‌هایش بزرگ‌تر می‌شود. این عشق بزرگ‌تر در انسان باقی علاقه‌های کوچک‌تر او را متأثر می‌سازد و به آن‌ها جهت می‌دهد. محبت بزرگ‌تر در انسان تسامحی ایجاد می‌کند و به او قدرتی می‌دهد که از چیزهای بسیاری به راحتی بگذرد. بنابراین، اگر انسان به این عشق بزرگ‌تر (عشق به خداوند) برسد، عشق‌های حقیر و کوچک‌ترش (سیئات) تحت الشعاع قرار می‌گیرند و او می‌تواند به آسانی از بسیاری از شهواتش بگذرد و آن‌ها را کنترل کند (صفایی حائری، ۱۳۹۱، الف، صص ۲۸۵-۲۸۶). بدین ترتیب، ایجاد گرایشی قوی‌تر در جهت صحیح موجب ایجاد و حفظ گرایش‌های صحیح در انسان خواهد شد.

۱- این نتیجه‌گیری با فرض مترادف نبودن واژه‌های «گرایش» و «احساس» در آثار صفایی گرفته شده است؛ حال آنکه در فرض مترادف نیز، گزاره بیان‌شده به طریق اولی صحیح خواهد بود.

- اصل تربیتی ۳: ایجاد گرایش (عشق) بزرگ‌تر

از آنجا که هدف واسطی ۲ به دنبال ایجاد و حفظ گرایش‌های صحیح در انسان است و طبق مبنای نوع دوم ۳ دانسته شد که اگر گرایشی قوی در آن جهت به وجود آید، سایر گرایش‌ها را در همان راستا متأثر خواهد کرد؛ بنابراین برای تحقق آن هدف می‌توان اصل تربیتی ۳ را نیز این‌گونه نوشت: باید به ایجاد گرایشی قوی‌تر در جهت صحیح پرداخت.

- قانون تبدیل (و ترکیب)

حال که اصل ۲ یعنی «ایجاد و حفظ شناخت‌ها» و اصل ۳ یعنی «ایجاد گرایش (عشق) بزرگ‌تر» مطرح شد، لازم است قبل از طرح ادامه مطالب، به نکته‌ای اشاره شود. از نظر صفایی، «ایجاد شناخت» و «ایجاد عشق بزرگ‌تر» ارکان قانونی به نام «قانون تبدیل» را تشکیل می‌دهد که البته روش «مداومت بر عمل» هم به آن کمک می‌کند (صفایی حائری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲). به نظر او، حاصل ترکیب شناخت‌ها با سیئات و نیز ترکیب عشق بزرگ‌تر با سیئات موجب تبدیل آن‌ها به حسنات می‌شود: «يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان، ۷۰؛ صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۱۲۴). مورد اول یعنی ترکیب شناخت‌ها با سیئات با مثالی در مورد انسان بخیل توضیح داده می‌شود. بخیل می‌خواهد دارایی‌اش را زیاد کند؛ اما اگر او به چنین شناختی برسد که اگر آنچه را دارد به جریان اندازد زیاد می‌شود و اگر نگه دارد راکد می‌ماند و از میان می‌رود «هَذَا مَا يَخِلُّ بِهِ الْبَاخِلُونَ» ترکیب این شناخت با آن بخل او را به سخاوت می‌رساند؛ چراکه همراه این شناخت، او هرچه بخیل‌تر باشد، بهتر است (همان، ص ۲۸۵؛ همو، ۱۳۸۶/ب، ص ۱۱۹). در مورد دوم هم بیان شد که ترکیب عشق بزرگ‌تر با عشق‌های کوچک‌تر (سیئات) آن‌ها را متأثر می‌کند، به آن‌ها جهت می‌دهد و تطهیرشان می‌کند (همو، ۱۳۹۱/الف، صص ۲۸۵-۲۸۶).

- مبنای نوع اول ۳: اهمیت آزادی از اسارت‌ها در مسیر عبودیت

به اعتقاد صفایی، انسان در انجام دادن اعمالش محرک‌های مختلفی دارد. این محرک‌ها ذیل عنوان کلی اسارت‌ها نام‌گذاری می‌شوند. نفس، خلق، دنیا و شیطان دسته‌های کلی این اسارت‌ها هستند که هر کدام می‌توانند محرک انسان در انجام دادن کارهایش باشند. اشاره شد که از منظر صفایی، «عبودیت، یعنی اینکه در تو هیچ حرکتی جز از سوی "الله" به وجود نیاید» (صفایی حائری، ۱۳۹۱/الف، ص ۱۷۹)؛ بنابراین، آزادی از

۱- «این همان است که بخیلان به آن بخل می‌ورزند.» امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام عبور از کنار زباله‌دانی چنین فرمودند (نهج البلاغه، للصبحی صالح)، حکم امیرالمؤمنین (۱۹۵).

محرك‌های ديگر (اسارت‌ها)، از استلزامات رسيدن به هدف عبوديت است.

- هدف واسطی ۳: آزادی از اسارت‌ها

طبق توضیحاتی که در مبنای نوع اول ۳ داده شد، هدف واسطی مستخرج از آن مبنا و هدف کلی عبودیت بدین صورت خواهد بود: برای تحقق هدف عبودیت، انسان باید از اسارت‌ها آزاد شود.

- مبنای نوع دوم ۴: کارکرد کنجاوی و حقیقت‌طلبی

در توضیح شکل دوم آزادی (آزادی از اسارت‌ها) فهرستی از عوامل ایجادکننده این آزادی بیان شد. دو مورد اول این عوامل دو ویژگی در انسان است به نام‌های کنجاوی و حقیقت‌طلبی. این ویژگی‌ها نیازی به ایجاد ندارند و تنها با تذکر فعال می‌شوند. انسان خود دارای این دو خصوصیت است (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ص ۱۰). کنجاوی باعث شروع حرکت فکر می‌شود و حقیقت‌طلبی موجب آزادی انسان از هواها، سودها و تعصب‌های ابتدایی (همان، ص ۷۶؛ همو، ۱۳۹۲، ص ۱۶۲)؛ بنابراین، فعال‌سازی کنجاوی و حقیقت‌طلبی از عوامل آزادی شکل دوم (آزادی از اسارت‌ها) است.

- اصل تربیتی ۴: تقویت کنجاوی و حقیقت‌طلبی

براساس توضیحاتی که برای مبنای نوع دوم ۴ داده شد، این نتیجه حاصل می‌شود که جهت تحقق هدف واسطی ۳ یعنی آزادی از اسارت‌ها باید کنجاوی و حقیقت‌طلبی در مرتبه فعال شود. کنجاوی و حقیقت‌طلبی دو ویژگی موجود در انسان‌اند و نیازی به آموزش ندارند. مرتبه تنها با تذکر و سؤال و وظیفه‌اش را در این موارد انجام خواهد داد؛ اما عوامل بعدی نیازمند شناخت‌هایی هستند که مرتبه باید روش رسیدن به آن‌ها را آموزش دهد. سر این مطلب که در قرآن گاهی تعلیم بعد از تزکیه و گاهی قبل از آن آمده نیز در همین است که برخی از عوامل آزادی (تزکیه) نیازمند آموزش‌اند و برخی از آن‌ها خیر (صفایی حائری، ۱۳۸۸، صص ۴۵-۴۶؛ همو، ۱۳۸۶، ص ۱۰؛ همو، ۱۳۹۱، ص ۶۲).

- مبنای نوع دوم ۵: کارکرد رشد شخصیت

در بخش معرفی عوامل آزادی شکل دوم، به عامل (ایجاد و) رشد شخصیت^۱ اشاره شد. این عامل

۱- اصطلاح «ایجاد شخصیت» در برابر نبود شخصیت مطرح می‌شود که در زبان عرفی کاربرد دارد؛ درحالی که در اینجا معنای مقابل «ایجاد شخصیت» را می‌توان «ضعف شخصیت» در نظر گرفت. بنابراین، شاید بهتر باشد که به جای اصطلاح «ایجاد شخصیت» از «تقویت» یا

باعث آزادی انسان از تقلیدها و عادت‌ها می‌شود (تقلیدها و عادت‌ها دومین گرفتاری انسان هستند که قبل از اسارت‌ها گریانش را گرفته‌اند) (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ص ۷۵). درباره معنای شخصیت از دیدگاه صفایی باید گفت با توجه به اینکه تقلید و ترس از تغییر عادت‌ها از نتایج ضعف شخصیت بیان شده است (همان، ص ۷۵؛ همو، ۱۳۸۶/الف، ص ۴۶)، شاید بتوان شخصیت یافتن فرد را به معنای افزایش خودباوری وی در نظر گرفت. همچنین، تعبیر شخصیت دادن را با توجه به نوشته‌های دیگر وی (همو، ۱۳۸۶/الف، ص ۵۰) می‌توان معادل احترام نهادن و بزرگ داشتن در نظر گرفت. صفایی معتقد است علت تقلیدها ضعف شخصیت است. شخصیت انسان در انتخاب او شکل می‌گیرد. عوامل متعددی برای رشد شخصیت وجود دارد؛ از جمله تلقین، مقایسه، رقابت و بزرگداشت (همو، ۱۳۸۶، ص ۷۶)؛ بنابراین، طبق آنچه در مورد رابطه تقلیدها و عادت‌ها با اسارت‌ها و آزادی شکل دوم بیان شد، این گزاره به دست می‌آید: رشد شخصیت از عوامل آزادی شکل دوم است.

- اصل تربیتی ۵: رشد شخصیت

براساس مبنای نوع دوم ۵ دریافت می‌شود که جهت تحقق هدف واسطی ۳ که همان آزادی از اسارت‌هاست، باید به رشد شخصیت (تحکیم و تقویت شخصیت) در مرتبه پرداخت.

- مبنای نوع دوم ۶: شناخت عظمت انسان، زمینه‌ساز آزادی از اسارت‌ها

هنگامی که انسان دانست بیشتر از حیوانات توانایی، استعداد و سرمایه دارد، دیگر به کم قانع نمی‌شود و به لذت، رفاه و ... قناعت نمی‌کند (صفایی حائری، ۱۳۸۸/الف، ص ۴۶) کسی که سرمایه خود را پنجاه تومان بداند، به شلغم‌فروشی روی می‌آورد؛ ولی کسی که دو میلیارد تومان سرمایه برای خودش سراغ دارد، به صادرات شلغم هم راضی نخواهد شد (همو، ۱۳۸۶، صص ۱۰۰-۱۰۱). آن‌ها که دریافته‌اند که از تمام هستی بزرگ‌ترند و حتی مکانی بهتر از بهشت هم وجود دارد، دیگر حتی به خاطر بهشت نیز حرکت نمی‌کنند؛ زیرا «رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه، ۷۲؛ صفایی حائری، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴)؛ از این روست که شناخت عظمت انسان عاملی است برای رهایی از اسارت‌های نام‌برده.

«تحکیم شخصیت» استفاده شود؛ اما از آنجا که این پژوهش مقید است اصطلاحات خود صفایی را به کار برد، فقط از عبارت «رشد شخصیت» به جای «یجاد و رشد شخصیت» و در برابر آن از «ضعف شخصیت» به جای «نبود شخصیت» استفاده کرده است.

- اصل تربیتی ۶: شناخت عظمت انسان

طبق توضیحات مبنای نوع دوم قبلی این نتیجه حاصل می‌شود که برای دستیابی به هدف واسطی ۳ باید شناخت عظمت انسان را در مرتبه ایجاد کرد. توضیح آنکه، با مشاهده استعدادها و مقایسه آن با جانداران دیگر مشخص می‌شود که کار او چیست. با بررسی استعدادها و نسبت‌های آن‌ها با هم (درک ترکیب)، انسان به شناخت‌هایی می‌رسد که مجموع آن‌ها را می‌توان شناخت عظمت انسان نامید. این شناخت‌ها سه دسته‌اند: ۱. شناخت ابعاد نامحدود و توانایی‌های عظیم انسان؛ ۲. شناخت آزادی انسان (از جبرها، اختیار)؛ ۳. شناخت (نیاز عالی انسان) رشد و حرکت (اسکندری، ۱۳۸۱، صص ۱۴۱-۱۴۳). همان‌طور که از وسایل داخل اتاق می‌توان به کارایی آن پی برد، با مشاهده استعدادها و درونی انسان هم می‌توان به کار او وقوف یافت. اگر کار انسان خوردن، خوابیدن و خوش‌گذرانی بود، به فکر، عقل، آزادی و انتخاب نیازی نداشت. فکر و عقل مزاحم خوشی‌های اوست؛ چراکه برای او انواع سؤال‌ها و تضادها را ایجاد می‌کند (صفایی حائری، ۱۳۸۶، صص ۱۵۰-۱۵۱).

- مبنای نوع دوم ۷: شناخت وسعت هستی، زمینه‌ساز آزادی از اسارت‌ها

شناخت وسعت هستی عمدتاً با کلید درک تقدیر به‌دستی می‌آید. درک تقدیر به این معناست که انسان مقدار استعدادها و پیش‌بینی را ببیند. با در نظر گرفتن مقدار استعدادها می‌توان فهمید که انسان چقدر ادامه دارد؛ همان‌طور که از میزان سوخت ماشین می‌توان حدود حرکت آن را تعیین کرد. از استعدادها و اضافی چنین در شکم مادر می‌توان فهمید که او برای آن نه ماه نیست و ادامه دارد؛ چراکه در آن محیط با این استعدادها کاری ندارد؛ پس باید جای دیگری وجود داشته باشد و او در آنجا ادامه یابد (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ص ۱۵۶).

حال اگر استعدادها و مقدار آن‌ها در این دنیا در نظر گرفته شود، نتایج مشابهی به‌دست خواهد آمد. انسان برخلاف حیوان از فکر و عقل و در نتیجه آن‌ها از تضاد استعدادها و بالاخره از آزادی و اختیار برخوردار است. این آزادی و اختیار او سرمایه نامحدودی است که نشان می‌دهد انسان محدود به این هفتاد سال دنیا نیست؛ چراکه اگر این‌گونه بود، به چنین استعدادهایی نیازی نداشت (همان، ص ۱۵۶)؛ پس او بیش از این محدوده ادامه دارد و در نتیجه، هستی هم گسترده‌تر از این جهان است. صفایی معتقد است چون این استعداد بی‌نهایت است، انسان به این نتیجه می‌رسد که هستی هم بی‌نهایت است.^۱ به نظر او، قرآن کریم

۱- از همین‌جا انسان نیاز به وحی و دین را حس می‌کند؛ زیرا می‌داند عقل و فکر او بر تمام این وسعت هستی احاطه ندارد تا بتواند او را هدایت کند.

از همین راه برای اثبات معاد استفاده می‌کند: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین، ۴). انسان از استعداد‌های عظیم و بهترین شکل برخوردار است و در نتیجه، «فَمَا يَكْفُرُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ» پس چگونه می‌توانی معاد را تکذیب کنی؟ (تین، ۷) و یا در این آیه: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (روم، ۸) صفایی حائری، ۱۳۸۶، ص ۱۵۷). انسان اگر به شناخت وسعت هستی برسد، دیگر اسیر چیزهای کوچک نخواهد شد؛ بنابراین، شناخت وسعت هستی نیز از عوامل آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.

۷- اصل تربیتی: شناخت وسعت هستی

طبق مبنای قلبی برای تحقق هدف واسطی آزادی از اسارت‌ها باید به ایجاد شناخت وسعت هستی در مرتبه پرداخت.

۸- مبنای نوع دوم: شناخت عظمت و رحمت الله، زمینه‌ساز آزادی از اسارت‌ها

انسان با تفکر در خودش درمی‌یابد که داشته‌هایش در اختیار او نیست (کلید درک وضعیت). زمانی دارای فقر، عجز، ضعف و جهل بوده، زمانی به بلوغ، قدرت و حکمت رسیده است و زمانی دیگر آن‌ها را از دست خواهد داد. این دادن‌ها و گرفتن‌ها او را به محکومیت خویش واقف می‌کند و می‌فهمد که باید حاکمی داشته باشد؛ زیرا محکوم بدون حاکم معنا ندارد. این مورد را حتی مادی‌گرایان و مارکسیست‌ها هم می‌پذیرند که حاکمی در کار است؛ اما بحث بر سر ویژگی‌های آن حاکم است. آن‌ها هم حاکمی را در نظر می‌گیرند؛ حال چه ماده، چه انرژی و چه قانون‌ها. حاکم هر چه هست، نباید ویژگی‌های محکوم‌ها را داشته باشد؛ زیرا آن‌گاه خود، محکوم خواهد بود، ماده و انرژی خود محکوم‌اند و قانون هم قانون‌گذار می‌خواهد. با این توضیح می‌توان ویژگی‌های حاکم را برشمرد (صفایی حائری، ۱۳۸۶، صص ۱۴۴-۱۴۵). صفایی در ادامه نشان می‌دهد که انسان با استفاده از همین کلید درک وضعیت می‌تواند ویژگی‌های حاکم را به این شکل به‌دست آورد: یگانگی، بی‌نیازی، نازایی، نامحدودی، احاطه، حضور، علم و آگاهی، حکمت، عدالت، بی‌مانندی، یکتایی، دارای قدرت و عظمت (صفایی حائری، ۱۳۹۱، صص ۹۹-۱۰۴؛ همو، ۱۳۸۸ الف، ص ۴۴؛ همو، ۱۳۸۶، صص ۱۴۵-۱۴۶؛ اسکندری، ۱۳۸۸، صص ۷۸-۱۰۲).

تا اینجا از صفاتی یاد شد که به شناخت عظمت خدا کمک می‌کند و از کلید درک وضعیت به‌دست آمد؛ اما صفات دیگری هم هستند که عشق او را در دل‌ها بزرگ می‌کنند. این مطلب علاوه‌بر اینکه

مربوط به شناخت عظمت الله است، در ادامه ایجاد «عشق بزرگتر» از «قانون تبدیل» هم قرار می‌گیرد. این صفات چنین‌اند:

۱. زیبایی: او زیباست؛ چون زیبایی را آفرید.
۲. کامل و بدون نقص و نیاز است.
۳. دهنده است نه گیرنده: بخشند و رحمان.
۴. مهربان است: مهربان شدن انسان با خودش (حب نفس) آفریده اوست. بخشندگی او از روی عادت یا سیاست نیست. نمی‌دهد که در ازایش چیزی بگیرد. او از انسان به او نزدیک‌تر است: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، ۱۶) و میان او و خودش فاصله است: «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال، ۲۴).

۵. او بهترین دوست است که می‌دهد و نمی‌گیرد (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ص ۱۴۷).

شناخت مجرد خالق در انسان احساسی نمی‌آفریند؛ اما شناخت خوبی و بدی، عشق و نفرت را ایجاد می‌کند؛ بنابراین، شناخت این صفات اخیر باعث می‌شود انسان به عشق او برسد و این معشوق را با محبوب‌های دیگر، یعنی نفس، خلق، دنیا و شیطان بسنجد و از آن‌ها آزاد شود (همان، ص ۱۴۸). دل انسانی که بر اثر شناخت عظمت الله و رحمت او سرشار از عشق به او شد، دیگر هستی او را پر نخواهد کرد و در کام دنیا هضم نمی‌شود و اوست که از دنیا توشه برمی‌گیرد (همو، ۱۳۸۸، صص ۴۶-۴۷)؛ بنابراین، شناخت عظمت الله و رحمت او نیز از عوامل آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.

۸- اصل تربیتی: شناخت عظمت الله و رحمت او

براساس توضیحات مبنای نوع دوم ۸ برای تحقق هدف آزادی از اسارت‌ها باید شناخت عظمت الله و رحمت او را در مرتبه ایجاد کرد.

۵- نتیجه‌گیری

انسان‌شناسی به‌عنوان یکی از ارکان تفکرات صفایی، نقشی مهم در نظام تربیتی او دارد. این پژوهش با استخراج هدف کلی عبودیت به‌عنوان هدف نظام تربیتی صفایی، سه مبنای نوع اول، سه هدف واسطی، هشت مبنای نوع دوم و درپی آن هشت اصل تربیتی، سعی در توضیح آرای صفایی در این زمینه داشت. این گزاره‌ها براساس الگوی استنتاجی و به‌شکلی که در جدول زیر آمده است، باهم در

ارتباط‌اند.

جدول ۲. گزاره‌های اهداف، مبانی و اصول به‌دست‌آمده در حوزه انسان‌شناسی

هدف کلی	مبانی نوع اول	هدف واسطی	مبانی نوع دوم	اصل تربیتی
انسان باید به عبودیت برسد.	(۱) تربیت انسان برای رسیدن به عبودیت مستلزم در نظر گرفتن اختیار او است.	(۱) تربیت انسان باید با در نظر گرفتن اختیار او باشد.	(۱) در نظر گرفتن اختیار انسان در تربیت او نیازمند داشتن ملاک‌ها و کلیدها و روش‌ها توسط اوست.	(۱) باید به اعطای ملاک‌ها و کلیدها و روش‌ها به انسان (مترقی) پرداخت.
	(۲) رسیدن به عبودیت مستلزم وجود گرایش‌های صحیح در انسان است.	(۲) باید به ایجاد و حفظ گرایش‌های صحیح در انسان پرداخت.	(۲) گرایش‌های انسان تابع شناخت‌های اوست.	(۲) باید به ایجاد و حفظ شناخت‌هایی که گرایش‌های صحیح در پی دارند، پرداخت.
			(۳) ایجاد گرایش قوی تر در جهت صحیح منجر به ایجاد و حفظ گرایش‌های صحیح در انسان خواهد شد.	(۳) باید به ایجاد گرایش‌های قوی‌تر در جهت صحیح پرداخت.
(۳) دستیابی به عبودیت مستلزم آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.		(۳) انسان باید از اسارت‌ها آزاد شود.	(۴) فعال‌سازی کنجکامی و حقیقت‌طلبی از عوامل آزادی شکل دوم (آزادی از اسارت‌ها) است.	(۴) باید به فعال‌سازی کنجکامی و حقیقت‌طلبی پرداخت.
			(۵) رشد شخصیت از عوامل آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.	(۵) باید به رشد شخصیت پرداخت.
			(۶) شناخت عظمت انسان از عوامل آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.	(۶) باید شناخت عظمت انسان را ایجاد کرد.
			(۷) شناخت وسعت هستی از عوامل آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.	(۷) باید شناخت وسعت هستی را ایجاد کرد.
			(۸) شناخت عظمت الله و رحمت او از عوامل آزادی از اسارت‌ها (آزادی شکل دوم) است.	(۸) باید شناخت عظمت الله و رحمت او را ایجاد کرد.

منابع

قرآن کریم

- ابن‌ابی‌جمهور، محمد بن زین‌الدین (۱۴۰۵ق)، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه*، قم: دار سید الشهداء للنشر.
- اسکندری، علاء‌الدین (۱۳۸۸)، *اندیشه‌های پنهان: رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان*، قم: لیل‌القدر.
- باقری، خسرو (۱۳۸۷)، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰)، «ماهیت و قلمرو تعلیم و تربیت اسلامی»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، ش ۲۸، صص ۲۳-۳۳.
- جعفر بن محمد علیه‌السلام (منسوب به ایشان) (۱۴۰۰ق)، *مصباح‌الشریعه*، بیروت: الأعلمی.
- حافظ‌نیا، محمد رضا (۱۳۷۷)، *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- الشریف‌الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، *نهج‌البلاغه* (للصحی صالح)، قم: الهمجره.
- الشیخ‌البهائی، محمد بن حسین (۱۴۰۵ق)، *مفتاح‌الفلاح فی عمل‌الیوم واللیل من الواجبات والمستحبات* (ط - قدیمه)، بیروت: نشر دار الأضواء.
- صفایی‌حائری، علی (۱۳۸۰)، *درآمدی بر علم‌اصول*، قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۱)، *روش نقد، نقد هدف‌ها و نقد مکتب‌ها*، ج ۱: قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۲)، *از معرفت دینی تا حکومت دینی*، قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۵)، *اندیشه من*، قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۶الف)، *تربیت کودک*، قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۶ب)، *مسئولیت و سازندگی*، قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۸الف)، *روش نقد، ج ۲: نقد مکتب‌ها، آرمان‌ها، آزادی*، قم: لیل‌القدر.
- _____ (۱۳۸۸ب)، *روش نقد، ج ۵: نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل - اگزستانسیالیسم*، قم: لیل‌القدر.

- صفایی حائری، علی (۱۳۸۸پ)، *خط انتقال معارف*، قم: لیلہ القدر.
- _____ (۱۳۸۹)، *فوز سالک*، قم: لیلہ القدر.
- _____ (۱۳۹۱الف)، *حرکت*، قم: لیلہ القدر.
- _____ (۱۳۹۱ب)، *انسان در دو فصل*، قم: لیلہ القدر.
- _____ (۱۳۹۱پ)، *تطهیر با جاری قرآن*، ج ۱، قم: لیلہ القدر.
- _____ (۱۳۹۲)، *روشن برداشت از قرآن*، قم: لیلہ القدر.
- علم‌الهدی، جمیلہ (۱۳۸۱)، «ضرورت تبیین تعلیم و تربیت اسلامی»، *حوزه و دانشگاه*، ش ۳۲، صص ۳۳-۴۹
- فرمهبینی فراهانی، محسن (۱۳۷۸)، *فرهنگ توصیفی علوم تربیتی*، تهران: اسرار دانش.
- الکلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی* (ط - الإسلامیه)، طهران: دار الکتب الإسلامیه.

Archive SID

مبادئ علم الانسان في آراء علي صفائي حائري و الأصول التربوية القائمة عليها^١

محمد رضا شرفي^٢

سيد مهدي سجادي^٣

محمد قربانعلي^٤

المستخلص

ترمي هذه الدراسة إلى استخراج مبادئ علم الانسان (الانثربولوجيا) والأصول التربوية الناجمة عنها حسب آراء علي صفائي حائري وهو من المفكرين الاسلاميين المعاصرين. تمت في هذه الدراسة الإعتماد على ثلاثة مناهج و هي: «الوصفي» و«تحليل اللغة الفنية والرسمية» و«الاستنتاج». ففي البداية قام الباحث بدراسة بعض المصطلحات والمفاهيم المستخدمة في آثار صفائي بما فيها: «الانسان في الفصلين» و«هيكل المجتمع» و تيار «التدبر والتفكير والتعقل» في الانسان، و«استيعاب الوضعية واستيعاب التقدير واستيعاب التركيب» (المفاتيح) و«الحرية»؛ ثم نظر إلى «العبودية» كهدف عام في نظام صفائي التربوي، و قد قام باستخراج ثلاثة مبادئ للنوع الأول من علم الانسان المقتبس من الاختيار، والاتجاهات الصائبة وحرية الانسان، وثلاثة أهداف وسطى، وثمانية مبادئ للنوع الثاني من علم الانسان، وثمانية أصول تربوية من آثاره حيث تم تشكيلها على أساس القياس العملي.

المفردات المفتاحية

علي صفائي حائري، علم الانسان (الانثربولوجيا)، الأصول التربوية، الاستنتاج

١- تاريخ استلام المقالة: ٢٠١٥/٤/١١؛ تاريخ القبول النهائي: ٢٠١٥/١١/٣٠

٢- الاستاذ المشارك في قسم فلسفة التعليم والتربية بجامعة طهران

٣- الاستاذ المشارك في قسم فلسفة التعليم والتربية بجامعة تربيت مدرس

٤- خريج ماجستير في قسم فلسفة التعليم والتربية من جامعة طهران (المؤلف المسؤول)